

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

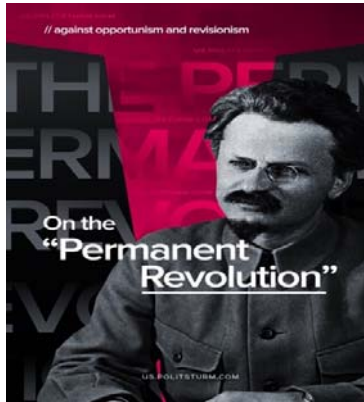
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منبع: سایت پلی استورم امریکا - علیه اپورتونیزم و رویزنیسم
برگردان: آمادور نویدی
۱۵ اپریل ۲۰۲۲

درباره «انقلاب مداوم» (بخش ۳ و پایانی - نتیجه گیری)



فهرست

- ۱- «انقلاب مداوم»
- ۲- تئوری بلشویکی رشد
- ۳- نتیجه گیری
- ۳.۱ مسأله متحدان
- ۳.۲ مسأله ماهیت انقلاب
- ۳.۳ بی پرستی

یکی از ارکان تروتسکیسم، تئوری «انقلاب مداوم» است. با این حال، افراد کمی درباره این تئوری چیزی می‌دانند. از این تئوری برداشتی کاملاً سطحی و مبتذل شایع است، که عمدتاً به استدلال‌هایی جداگانه درباره «انقلاب جهانی» خلاصه می‌شود، نظیر این‌که «استالین نتوانست انقلاب مداوم را تحمل کند»، چون‌که او «یک بناپارتیست، یک ترمیدوری، بود که در لوای سوسیالیستی، در صدد احیای سرمایه داری» بود.

برای تروتسکیست‌ها و انواع «شبه تروتسکیست‌ها و نیمه تروتسکیست‌ها»، این اندیشه پیش پا افتاده، بی نهایت مناسب است، برای این‌که از یک طرف به آن‌ها اجازه می‌دهد که معنای اندیشه‌های خود را، که بصورت پیش‌فرض «انقلابی»

هستند، مخفی کنند و، از طرفی دیگر، مخالفان تئوری «انقلاب مداوم» را بعنوان مخالفان ایده انقلاب، بطور کلی، منفی نشان داده و طرد کنند.

ما، در این مقاله، این نمای مناسب را تجزیه و تحلیل کرده، و بطور خلاصه توضیح می‌دهیم که انقلاب مداوم از دید تروتسکی چیست و این فرضیه چه عواقب مرگباری برای جنبش انقلابی دارد و به کجا منجر می‌شود.

۳- نتیجه گیری

خواننده ممکنست بپرسد، «خیلی خوب»، «ولی همه این بحث های نامفهوم از قرن گذشته، چه ربطی با زمان حال دارد؟»

واقعیت اینست که تحریف ها و دگرگونی های متعددی در هر دو، تئوری و پراتیک از نظریه «انقلاب مداوم» رُخ داده است که همچنان ادامه دارد، که عملاً به طور مؤثر از گسترش جنبش انقلابی جلوگیری کرده، و آنرا تضعیف می نماید، و با جیغ و داد زدن های فرا- انقلابی به جایی نمی‌رسد.

۳.۱) مسأله متحدان

تروتسکی، همان‌گونه ای که ما درک کردیم، هیچ نقش مستقلی برای دهقانان قائل نشد. برای تروتسکی، دهقانان قدرت‌مند هستند، اما ذاتاً توده ضدانقلابی هستند، که پرولتاریا فقط موقتاً از آنها جهت قبضه کردن قدرت سیاسی استفاده می کند. به علاوه، در مسیر ساخت سوسیالیستی، پرولتاریا بناچار با دهقانان درگیر می شود، زیرا که بنابر عقیده تروتسکی، از طبیعت خرده مالکیت دهقانان به هیچ طریقی نمی توان جهت برپائی اقتصاد سوسیالیستی استفاده نمود. از این بی اعتمادی تروتسکی به دهقانان و این‌که خود پرولتاریا نمی‌تواند با عناصر دهقانی کنار بیاید، ایده عدم امکان بنای سوسیالیسم در یک کشوری واحد مثل روسیه به طور ارگانیک پیروی می‌کند.

بعدها، حامی تروتسکی، پریئوراژینسکی از این ایده استفاده نمود، وقتی که وی در سال ۱۹۲۵، یک برنامه ضربتی از «ابریصنعتی شدن» (انباشت سوسیالیستی اولیه) را برمبنای همان فرضیه ها درباره سرشت ارتجاعی روستا پیشنهاد کرد. این برنامه شامل دزدی معمولی دولت پرولتری روستا بود که طی سال‌های نپ (برنامه اقتصادی نو) «ثروت‌مند شده بود»، و تروتسکیست‌ها آنرا هیچ چیزی بیش از یک «مستعمره داخلی» (با همین اصطلاح!) نمی‌دانستند، جامعه ای از خرده بورژوازی روستا که از لحاظ تاریخی محکوم به مرگ بود که با آن به نفع طبقه کارگر می‌توان همکاری کرد.

خود تروتسکی در سال‌های ۱۹۳۰، با همان فرضیه قبلی ادامه داد و سقوط حتمی کارزار کلیکتیوازیسیون (اشتراکی) شوروی را پیش‌بینی کرد، که نمی‌توانست بر غرایز خرده مالکانه ظاهراً ازلی و پایان ناپذیر دهقانی غلبه نماید. به هر حال، مسأله دهقانان تا حد زیادی مسأله دهقانان نیست، بلکه مسأله متحدان پرولتاریاست، مسأله ستراتیژی مبارزه انقلابی و تاکتیک‌های طبقه کارگر در عملی کردن این اتحادست.

تروتسکی، همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید، در طرز برخورد نسبت به طبقات و اقشار غیر پرولتری، در مواضعی شبیه به مواضع لاسال ایستاد.

فردینالد لاسال، یک هگلی قدیمی، پرولتاریا را به عنوان تنها طبقه انقلابی در اجتماع می‌دید، که مخالف توده ضدانقلابی محیط افشار دیگر اجتماعی بود. براین اساس، با هیچ کدام از نمایندگان این توده ضدانقلابی نمی‌توان هیچ اتحاد اصولی داشت.

تروتسکی با روحیه متافزیکه همانندی فکر می‌کرد، و به ضرورت تسلیم کامل و بدون قیدوشرط دهقانان به پرولتاریا، تنها رهبر و سازماندهنده انقلاب اشاره می‌کرد، که قبلاً در چارچوب انقلاب بورژوا-دمکراتیک به قدرت رسیده بود. تروتسکی در انجام این کار، دکترین لنین درباره هژمونی پرولتاریا در انقلاب خلقی را تحریف کرد، که شامل تسلط شماتیک پرولتاریا بر دهقانان نیست، بلکه در کسب نقش رهبری طبقه کارگر بر افشار دیگر (خرده بورژوازی، افشار دهقانی) است که همچنین دارای قدرت انقلابی هستند. نقش سازماندهی طبقه کارگر در این صف آرائی افشار گوناگون اطراف خودش قرار دارد:

«از نظر دیدگاه پرولتری، برتری در جنگ نصیب کسی می‌شود که با انرژی تر می‌جنگد، کسی که هرگز شانس ضربه زدن به دشمن را از دست نمی‌دهد، کسی که همیشه حرف و عملش یکی است، کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکراتیک است، کسی که از هر نوع سیاست های نیمه کاره انتقاد می‌کند» (لنین، طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی).

«برتری طبقه کارگر (و نمایندگان) بانفوذ سیاسی آن بر عناصر دیگر جمعیت، یعنی پاکسازی دمکراسی آن‌ها (وقتی که دمکراسی موجود باشد) از ناخالصی های غیردمکراتیک است، یعنی انتقاد از محدودیت‌ها و کوتاه نظری تمام دمکراسی بورژوائی، یعنی مبارزه با "کادیتسیم" (اگر شما محتوای ایدئولوژیک پخش سخنرانی‌ها و سیاست‌های لیبرالی را این‌گونه بنامید)، غیره و غیره.» (لنین، لغوطلبان ما).

بنابراین، پرولتاریا، که به عنوان یک طبقه اجتماعی علاقه‌مند به تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است، افشار غیرپرولتری را تابع خودش نمی‌کند، بلکه آن‌ها را گرد خود جمع می‌کند، این افشار را از تمایلات ارتجاعی پاک می‌کند، این افشار را در هر مرحله تازه از توسعه بیش‌تر به سوی چپ سوق می‌دهد، افشار غیرپرولتری را از اندوخته بورژوازی به ذخایر طبقه کارگر بازسازی می‌کند.

این برنامه تئوریک برای برتری پرولتاریا، فعل و انفعالات و تعامل طبقه کارگر با افشار غیرپرولتری در مسیر رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است.

و این برنامه تعامل بین پرولتاریا و افشار غیرپرولتری در تحقق انقلاب دمکراتیک است، که بعد به انقلاب سوسیالیستی توسعه می‌یابد و ما آنرا در نمونه های تاریخی متعددی مشاهده می‌کنیم.



با آغاز انقلاب اکتوبر، در روند با ادامه انقلاب‌های پساچنگ در اروپای شرقی، و خاتمه یافتن با انقلاب‌های دمکراتیک خلقی در چین، کوبا، ویتنام، لائوس یا گرانادا در نیمه دوم قرن بیستم - ما در همه جا تصویر مشابهی از مبارزه جبهه‌های وسیع توده‌های مردمی به رهبری پرولتاریا را جهت تحقق یک انقلاب دمکراتیک می‌بینیم.

در همه جا ما فرایند رشد پسایند انقلاب دمکراتیک به یک انقلاب سوسیالیستی را می‌بینیم، که با انزوای سیاسی و اقتصادی بخش ارتجاعی اقشار غیرپرولتری همراه است، درحالی‌که هم‌زمان عناصر انقلابی نزدیک به پرولتاریا را تحکیم می‌کند و با آن یک اتحاد انقلابی قدرت‌مند شکل می‌گیرد.

این مسأله که چرا در بسیاری از این کشورها بنای سوسیالیسم کامل نشد، درحالی‌که دولت پرولتری در قدرت باقی‌مانده است، مسأله‌ای دیگر است، که در هر مورد ویژه، با هر دو، هم مستقیماً با مشکلات سیاسی اقتصادی سوسیالیسم و هم با عامل ذهنی ارتباط دارد. یعنی کیفیت‌های تنوریک احزاب پرولتری که به قدرت رسیده‌اند.

به هر حال، تاکتیک‌های لنینیستی رشد، اصل لنینیستی فعل و انفعالات و تعامل پرولتاریا با متحدان غیرپرولتری خود در کسب قدرت، موضع لنینیستی درباره برتری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، خود حقیقتی است که با تجربه تاریخی ثابت شده است.

تروتسکیست‌ها در مقابل، با چشم‌پوشی از خرده بورژوازی، چشم‌پوشی از ذخایر پرولتاریای انقلابی به نمایندگی از طبقات غیرپرولتری، به نام تأسیس «دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا»، بدون به حساب آوردن شرایط ویژه، و «فرانقلابی‌گری پرولتری» در همه جا و همیشه باعث تضعیف جنبش انقلابی و دشمنی با ذخایر بالقوه آن از طریق بیهوده‌گویی انقلابی، و شکست منتهی می‌شوند.

۳.۲ مسأله ماهیت انقلاب

لنین بارها خود تروتسکی را به چشم‌پوشی سرشت بورژوا - دمکراتیک انقلاب روسیه متهم کرد. چرا؟ برای این‌که تروتسکی و پاروس - نویسنده‌های تنوری «انقلاب مداوم» - از پیش در مرحله دمکراتیک، مسأله انتقال قدرت سیاسی کامل به «دولت کارگران»، یعنی به دولت پرولتری، به دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح کردند.

بدین معنی که، تروتسکی و پاروس عوامانه از مرحله دمکراتیک (انقلاب) پریدند، با این تصور که از پیش در این مرحله، طبقه کارگر در یک‌چنین کشور زراعتی توسعه نیافته که روسیه بود، تمام قدرت را داشت که قدرت دولتی را به دست گیرد و دیکتاتوری نامحدود خودش را اعمال نماید. ساده‌لوحی این اندیشه نیازی به تفسیر ندارد.

در همین اثنا، بلشویک‌ها، به رهبری لنین، مسأله پیروزی تدریجی طبقه کارگر توده‌های غیرپرولتری، تعمیق تدریجی انقلاب دمکراتیک، «فرسودگی» تدریجی مرحله دمکراتیک را مطرح کردند که پس از آن انقلاب دمکراتیک را جهت رفتن به سوی یک مرحله جدید، مرحله سوسیالیستی پشت سر می‌گذارد و از یکی به دیگری رشد می‌کند.

از لحاظ قدرت، همان‌گونه که قبلاً نشان داده شد، این فرایند در گذار دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان، که نیازهای مرحله دمکراتیک را برآورده می‌سازد، مستقیماً به دیکتاتوری پرولتاریا، شکلی از قدرت پیش از انقلاب سوسیالیستی منعکس شده است.

تروتسکی و حامیانش به هیچ وجه محاسبه این تاکتیک‌ها را درک نمی‌کردند، تقسیم روند انقلابی به مراحل را انکار می‌کردند، از مشکلات متحدان پرولتاریا چشم‌پوشی می‌نمودند و در هر بحران سیاسی، آستاه انقلاب سوسیالیستی را می‌دیدند و بر کسب فوری همه قدرت سیاسی پرولتاریا به تنهایی اصرار داشتند.

تروتسکی و تروتسکیست‌ها امکان دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک، وجود چنین دیکتاتوری از نوع گذار را انکار می‌کنند، جنبش اجتماعی را صرفاً مکانیکی در روحیه تفکر ساده درک می‌کنند که «فقط دو طبقه وجود دارد، و هرآنکه طرفدار این یکی نیست، حامی دیگری است».

تروتسکی و تروتسکیست‌ها در همه جا، از چین گرفته تا اسپانیا، شدیداً مستقیماً خواهان تغییرات سوسیالیستی و قبضه کردن مستقیم قدرت سیاسی توسط کمونیست‌ها، تعمیق مستقیم «انقلاب اجتماعی» (در افراطی‌ترین تفسیر این مفهوم)، تأسیس مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا، نادیده گرفتن کامل مراحل ویژه روند انقلابی و کاملاً نادیده گرفتن ظرفیت خود پرولتاریا جهت تحقق برنامه انقلابی که ارائه شده است.

تروتسکی و تروتسکیست‌ها با جهش از روی مراحل، خواهان تأسیس قدرت شوراها در چین شدند، زمانی که کومین تانگ هنوز از پتانسیل انقلابی خود تضعیف نشده بود و کمونیست‌ها جهت مقابله با بورژوازی هنوز بشدت ضعیف بودند.

کمی بعد، وقتی که بالاخره کمونیست‌ها در یک جنگ مستقیم مسلحانه با کمپ ارتجاعی کومینگ تانگ درگیر شدند و شروع به استقرار قدرت شوراها کردند، تروتسکی و تروتسکیست‌ها به «ماجرای جونی‌های» چینی طعنه و کنایه زدند و شعار کاملاً غیرضروری مجلس مؤسسان را مطرح کردند، هنگامی که جمهوری شوروی مناطق بیش‌تر و بیش‌تری از چین را تحت پوشش قرار می‌داد، در حالی که همچنان در مورد انقلاب «خفه شده چین توسط ستالین» ناله و زاری می‌کردند.

تروتسکیست‌های حزب اتحاد مارکسیستی کارگران (POUM) در اسپانیا، کاملاً مشابه رفتار کردند: تروتسکیست‌ها در برابر یورش فاشیست، ضرورت دفاع از جمهوری انقلابی بورژوا-دمکراتیک را انکار کردند و با استفاده از گوش‌خراش‌ترین شعارهای انقلابی درباره سوسیالیسم، تمام تلاش‌های ممکن خودشان را به کار گرفتند تا در جبهه متحد ضد فاشیست تفرقه بیندازند.



تروتسکیست‌ها سعی کردند تا ارتش جمهوری‌خواه را نابود سازند، تلاش نمودند تا ارتباط تاکتیکی بین پرولتاریا و خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط را تضعیف نمایند، در نهایت سعی کردند که با متهم نمودن حزب کمونیست اسپانیا و اتحادیه‌های تحت کنترل آن به «فرمیسم»، خود طبقه کارگر را تجزیه کنند. تروتسکیست‌ها به طور منطقی در ماه مه ۱۹۳۷، با آنارشیست‌ها در پشت بارسلونا به شورش مشترکی دست یافتند.

به هر حال، رهبری کنفدراسیون ملی کار آنارشیست یکروز بعد از بهبود «هیجان انقلابی»، با صدور فراخوانی خواهان برچیدن موانع و بازگشت به زندگی نرمال گشت، که به همین دلیل تروتسکی مطلقاً دیوانه، در یکی دیگر از رساله‌های خودش («دوباره درباره علل شکست انقلاب اسپانیا»، کنفدراسیون ملی کار (CNT) و کنفدراسیون آنارشیست

ایبری (FAI) را جهت «خدمت به بورژوازی»، جهت امتناع از اصلاحات فوری سوسیالیستی و مخالفت بی‌امان با «ستالینیست‌های ارتجاعی» متهم کرد که پشت شعارهای غیرعملی در مورد مبارزه با فاشیسم قایم شده‌اند.

لازم به یادآوری‌ست که تاکتیک‌های جبهه متحد کارگران و جبهه ضدفاشیستی توده‌ئی، که در سال ۱۹۳۵ توسط کمینترن علیه زمینه فاشیسم پیش‌نهاد شد، به همین ترتیب توسط تروتسکی و تروتسکیست‌ها و خلاف اصول «انقلاب پرولتری» انکار شد.

تروتسکیست‌ها با قدرت مضاعف، ضرورت انجام انقلاب سوسیالیستی را فریاد می‌زدند، دور زدن از مرحله مبارزه علیه فاشیسم جهت دگرگونی‌های دمکراتیک، و مبارزه برای دمکراسی را به عنوان عقب‌نشینی از «خط انقلابی» در نظر می‌گرفتند.

چیزی که بسیار مضحک است، این واقعیت است که خود تروتسکی قبلاً بر ادامه تاکتیک جبهه متحد کارگران که توسط کمینترن در سال ۱۹۲۱ اتخاذ شده بود، اصرار داشت، ولی این امر به خاطر ماهیت ارتجاعی نخبگان سوسیال دمکرات در سال ۱۹۲۴ در راه «وحدت از پائین» دوباره اصلاح شده بود.

تروتسکی در مخالفت با این «وحدت از پائین»، تا آنجا پیش رفت که خواهان «وحدت تاکتیکی» انترناسیونال‌های دوم و سوم شد، که در آن زمان با توجه به این‌که سوسیال دمکرات‌ها شدیداً ضدکمونیسم بودند، بیش از یک توهم نبود. به علاوه، تروتسکی در انتقاد از کمینترن و حزب کمونیست المان این مورد را مطرح کرد که گویی انترناسیونال کمونیستی مستقیماً هر شکلی از وحدت عمل ضدفاشیستی با کارگران سوسیال دمکرات را به امر ستالین ممنوع می‌کند. چنین ادعاهایی از حقیقت دور بود: همین بس که گفته شود پس از این‌که دولت سوسیال دمکرات (!!!) در سال ۱۹۲۹ «جبهه پوسیده» را قدغن نمود، جانشین آن، «لیگ مبارزه با فاشیسم»، در سال ۱۹۳۰ با هدف اصلی متحد کردن کمونیست‌ها و کارگران سوسیال دمکرات جهت مبارزه ای نیرومند علیه «پیره‌ن قهوه ای‌ها» به وجود آمد.



جبهه پوسیده

در ماه مه سال ۱۹۳۲، لیگ مبارزه با فاشیسم به «اقدام ضدفاشیستی» معروف تغییر نام یافت. بک جنبش میلیتانت وسیع و همانند طراحی شد که کوشش‌های کمونیست‌ها، سوسیال دمکرات‌ها، و کارگران غیرحزبی را جهت مقاومت علیه فاشیسم متحد کند.

تروتسکی هرگز به فراخوان‌های حزب کمونیست به رهبری حزب سوسیال دمکرات جهت اعتصاب‌های عمومی علیه هجوم فاشیسم (در جولای ۱۹۳۲ و جنوری ۱۹۳۳) اشاره ای نمی‌کند، که چرا توسط رهبران سوسیال دمکرات (اس پی دی) به عنوان «تندرو و افراطی» رد شدند و یا این‌که سعی می‌کند که تصویری از بی بصیرتی کامل سیاسی کمونیست‌های المان و جنبش کمونیست بین الملل را به تصویر بکشد.

به هر حال، به محضی که جنبش کمونیستی جهانی علناً به تاکتیک‌های جبهه ضدفاشیستی توده‌ئی روی آورد، تروتسکی و تروتسکیست‌ها ناگهان دیدگاه‌های خودشان را کاملاً تغییر دادند.

با درهم آمیختن اصول تاکتیکی کمینترن مبنی بر جبهه متحد کارگران و جبهه توده‌ئی ضدفاشیستی با درگیر کردن بخش‌هایی از خرده بوروازی و بخش‌هایی از بورژوازی متوسط مخالف فاشیسم، و با سکوت از ذکر اصرار کمینترن، حتی در یک ائتلاف تاکتیکی با رفرمیست‌ها و نیروهای بورژوازی، جهت حفظ استقلال و تحکیم کار افشای این نیروها، تحریف معنای وجود خود جبهه مردمی (به عنوان ائتلافی موقت جهت مخالف با فاشیسم) و ماهیت یک دولت ضدفاشیست احتمالی (همان‌گونه که دیمیتروف بدان اشاره کرد، که نمی‌تواند مشکلات کارگران را بدون وجود یک دیکتاتوری سوسیالیستی حل کند)، تروتسکیست‌ها با قدرت مضاعف شروع این به ادعا نمودند که «فراکسیون ستالینیستی به ایده‌های مارکسیسم انقلابی خیانت کرد»، و «میهن‌پرستی سوسیالیستی» و «جنبش انقلابی را به اطاعت از بورژوازی جار می‌زند».

تاریخ همه چیز را در جای خودش قرار داده است. تجربه ثابت کرده است که داد و فریاد‌های «فراانقلابی» حامیان انقلاب پرولتری فوری، که احتمال تغییر یک دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک، به دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر را رد می‌کنند، به یک شکست مفتضحانه سیاسی کامل ختم می‌شوند.

در مقابل، تاکتیک‌های بلشویکی که روند انقلابی را به مراحل تقسیم می‌کند، و هر یک وظایف خاص خودش را با ذخایر و اهداف خاص خودش انجام می‌دهند، ثابت و کارآمدی خودش را ثابت نموده است.

این امر نه تنها پیروزی پساچنگ جبهه‌های توده‌ئی ضدفاشیست در کشورهای اروپای شرقی (چکسلواکی، بلغارستان، آلبانی، پولند، یوگسلاوی، هنگری و رومانی) را اثبات می‌کند، جایی که احزاب کمونیست از طریق تاکتیک‌های انزوا تدریجی و تخریب سیاسی مخالفان طبقاتی جبهه‌ها به طور سیستماتیک به سوی تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا از طریق رشد دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پیش می‌روند.

این امر با تجربه کشورهای آسیایی (چین، کوریا شمالی، ویتنام، لائوس، و کامبوج) ثابت شده است، جایی که احزاب کمونیست، دوباره با استفاده از همان اصول تاکتیکی، رهبری روند انقلابی را کسب کرده اند، اما به دلیل عامل ذهنی (یعنی کیفیت‌های ساختارهای حزبی) و انواع شرایط عینی که اوضاع را به تأسیس یک دیکتاتوری سوسیالیستی برسانند، موفق نبوده اند.

این امر با تجربه کوبا ثابت شده است، جایی که انقلاب آزادیبخش ملی نیز از طریق مرحله دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک چند طبقه به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود.

در خاتمه، ما در برابر خود تجربه گرانادا، نیکاراگوئه، گینه بیسائو، اتیوپی، آنگولا، موزامبیک، و افغانستان را داریم، جایی که انقلاب‌های آزادیبخش خلقی دمکراتیک نیز به رهبری کمونیست‌ها بود، که ائتلاف گسترده‌ای از اقشار گوناگون غیرپرولتری فراهم آمدند، اما روند انتقال به دیکتاتوری سوسیالیستی - به علت عدم توسعه این کشورها، فشار امپریالیسم، و باز هم عامل ذهنی - با شمار زیادی مشکلات روبه‌رو شدند، که به بهترین نحو حل نشدند و در نتیجه آن حتی وظایف مرحله دمکراتیک به طور کامل حل نگردیدند.

۳.۳ بی‌پرنسپیی

قبلاً، بارها اشاره کرده ایم که ایده‌های تروتسکی در مورد نقش پرولتاریا عموماً شبیه با نظرات فردینالد لاسال، «پدر سوسیال دمکراسی» آلمان است. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، پرولتاریا برای لاسال تنها طبقه انقلابی بود؛ تنها پرولتاریا حامل ایده‌های ناب دولت بود؛ دولتی مطلق که وظیفه اش آموزش و پیشرفت بشر در مسیر آزادی‌ست.

و در ارتباط با پرولتاریا، همه طبقات و اقشار دیگر جامعه سرمایه داری به طور کامل به عنوان یک توده بی شکل ارتجاعی به نظر می‌رسند، که دنباله رو بورژوازی هستند. «در نقد برنامه گوتا»، مارکس چند خطی را به انتقاد این موضع اپورتونیستی اختصاص داد و اشاره نمود که لاسال چنین ایده های «فراپرولتاری» را «فقط به منظور توجیه ائتلاف با مخالفان مطلق گرا و فئودالی خود علیه بورژوازی» پیشنهاد می‌کند.

به عبارت دیگر، از آنجائی که بورژوازی (از جمله دهقانان کارگر)، همراه با ارباب های فئودال و بورژوازی، یک توده منسجم کاملاً ارتجاعی هستند، چرا با ارباب های فئودال علیه بورژوازی ائتلاف نکنند؟ هردو، هم ارباب های فئودال و هم دهقانان، توده های ارتجاعی هستند، در نتیجه تفاوتی ندارد که پرولتاریا باید با چه کسی ائتلاف کند.

بدین‌سان، لاسال به دنبال جانشینی تاکتیک‌های انقلابی طبقه کارگر، ساخته شده بر مبنای درک دیالکتیکی از جنبش تاریخی، با شکلی از فلسفه عمل‌گرائی یسوعیون -عضوی از فرقه مذهبی انجمن عیسی بود.

تروتسکی در واقع، به این‌چنین موضع عمل‌گرایانه ای چسبیده بود، و حرکت خودش را در مسیر بی‌پرنسبیبی مطلق سوق داد. بی پرنسبیبی، با این ادعا طراحی شده بود که فقط تروتسکی و وی به‌تنهایی جهت اهداف طبقه کارگر گام برمی‌دارد، و بنابراین، همه ابزارها جهت اثبات ایده های تروتسکی (از جمله در نبرد با حریف اصلی وی در فرم «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ستالین» مجازند.

بنابراین، تروتسکی در سال ۱۹۳۴، تاکتیک کاملاً ابلهانه، بی‌فایده، و اساساً اپورتونیستی «انترسیم» را مطرح کرد، که عبارت بود از نفوذ اعضای کوچک و مؤثر گروه‌های تروتسکیستی در ورود به درون سازمان‌های سیاسی توده‌ئی (سوسیال دمکرات و «ستالینیست») تا بتوان آن‌ها را از درون «تسخیر کرد».

این «جاسوس بازی» که هیچ رابطه‌ای با درک مارکسیستی از مبارزه سیاسی نداشت، طبیعتاً باشکست روبه روگشت.



تروتسکی در سال ۱۹۴۰

از این بازی جاسوسی که نیز در جهت اجرای اهداف دکترین تروتسکیستی است، بی پرنسبیبی سیاسی در فرم بلوکه کردن مطلق هر نیروئی در نبرد سرچشمه می‌گیرد، که در سرشت خودش التقاطی و متناقض است. بی‌پرنسبیبی سرچشمه انشعابات دائم و بی‌پایان در درون اردوگاه تروتسکیستی است.

تروتسکیست‌ها، هیچ خط سیاسی منسجم غیر از تنفر از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و «ستالینیسم»، که ریشه‌کل امراض خلقت است، ندارند و بدون ستراتیژی یا تاکتیک‌های انقلابی (آن‌ها را با شعارهای توخالی فریاد زدن و طرح های جدا شده از واقعیت جایگزین کرده اند)، تروتسکیست‌ها به صورت ارگانیکی نمی‌توانند هیچ تشکیلات قابل دوامی بنا کنند.

این بی تفاوتی اپورتونیستی، مانند وحدت کلاسیک تروتسکیستی بین «چپ» و «راست»، آمیخته با دفاع از اصول پلورالیسم بورژوائی (یک «دمکراسی درون حزبی» ویژه با فراكسیون و برنامه‌های جداگانه)، زمینه ای مساعد جهت فساد خود جنبش تروتسکیستی ایجاد می‌کند.

رشته شکست‌های مداوم سیاسی و تشکیلاتی که تروتسکیسم را از زمان شکل‌گیری همراهی کرده است، تروتسکیسم و تروتسکیست‌ها را بیشتر و بیشتر در امتداد مسیر تجسس بی‌پرنسیپی و پانیک جهت حداقل حمایت اجتماعی از جنبش ملال‌انگیزشان سوق داده است.

در این مسیر «انحلال مداوم»، فعالان جنبش تروتسکیستی، که همه نقاط بازگشت را از دست داده‌اند، به این امید که فریاد «دستور کار چپ» خودشان را به معنای واقعی کلمه در هر اقدام عمومی، صرف‌نظر از گرایش سیاسی یا مبنای ایدئولوژیک آن معرفی کنند، با عجله تمام هجوم می‌آورند، اما هیچ جایی پیروز نمی‌شوند.

بدین ترتیب، از دیرباز ویژگی‌های گروه‌های تروتسکیست، نیمه تروتسکیست و شبه تروتسکیستی، ماجراجویی، پلورالیسم در بدترین مضمون، و خیال‌پردازی‌های ساده لوحانه «فرا انقلابی» بوده است. این خصوصیات از تئوری «انقلاب مداوم» نشأت گرفته است، که به نظر می‌رسد هیچ‌کسی از جزئیات آن آگاه نیست.

برگردانده شده از:

On the “Permanent Revolution”

<https://us.politsturm.com/on-the-permanent-revolution/#>